

آگاهی زنان دنیای مرد

پیشگفتار:

تولد جنبش رهائی بخش زنان را هاله‌ای از ابهام و راز احاطه کرده است- این جنبش نه از مارکسیسم و نه از فمینیسم، حداقل به معانی متداول این دو واژه، ((بلکه)) بنظر می‌رسد که از يك خلاء ایدئولوژیک نشأت گرفته باشد- یتیمی که ظاهراً از هیچ جا آمده و کوچکترین شرمی از منشاء ناشناخته‌اش نداشت- فمینیست‌ها، همانند مارکسیست‌ها، متقاعد شده بودند که این جنبش با پا به من گذاشتن میکنند عاقل‌تر شود و از تمامی پوچی‌ها و ولنگاری‌های خود، رهائی یابد- آنها ((مارکسیست‌ها و فمینیست‌ها))، هر يك در جایگاه خود، ادعا می‌کردند که خواست‌های زنانی که جنبش جدید را بنا نهاده‌اند، هر چه باشد، سنت‌های مربوط به خودشان دیرزمانیست که به شیوه‌ای بسیار سیاسی‌تر و به غایت تدوین یافته‌تر، مهم‌ترین وجوه آن خواست‌ها را ارائه داده‌اند- زنان مسن‌تر که فمینیسم را پیاد می‌آوردند، از ادعاهای زنان جنبش در تاکید بر این که ((حرکت‌شان)) چیزی جدیدی است، عصبانی می‌شدند- مارکسیست‌ها بدشواری این ایده را تحمل می‌کردند که

زنان طبقه متوسط ((نیز)) تحت ستم قرار دارند و معتقد شده بودند که فمینیسم در رابطه با مبارزه طبقاتی يك انحراف بشمار می‌رود. کل بحث بر اثر تصویر تغییر شکل یافته‌ای که در مورد گذشته فمینیستی ارائه می‌گردید و به نقش زنان در انقلاب‌ها نسبت داده می‌شد، مخدوش می‌گردید. تا جایی که توجه به شکاف‌ها و ترک‌های زیسته اجتماعی (Vecu Social) ، که جنبش‌های زنان از درون آن تولد یافته بود، مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گرفت.

در واقع، اگر چه حقیقت دارد که جنبش‌های بخش زنان، عناصر بسیاری از مبارزه فمینیستی قدیم برای برابری حقوق را در بر دارد، و اگر چه حقیقت دارد که این جنبش همچنان به سوسیالیسم وابسته است، اما چیزی دیگر، و چیزی بیش از آن ((مبارزه فمینیست قدیم)) است (۱). این جنبش، امکان کسب و بیان آگاهی جدیدی در نزد زنان را فراهم کرد و محصول يك واقعیت اجتماعی بشمار می‌رود که خاص نمونه زندگی ممکن در سرمایه‌داری پیشرفته است. محتوای سیاسی بلافاصله این جنبش، "رادیکالیسمی" (۲) است که از چپ دانشجویی اواخر سال‌های ۶۰ و از تضادهای ویژه زنانی که به تعلیمات عالی دسترسی یافته‌اند، نشأت گرفته است (۳). با این وصف، آگاهی جدید فمینیستی دارای ریشه‌های عمیق‌تر و نه چندان واضح است.

موضوع این اثر، ترسیم شکلی است که این آگاهی بخود گرفته و تغییرات اجتماعی که رشد آن را متعین کرده‌اند. ولی با کوشش در ترسیم آنچه ویژه آگاهی زنانه است - که بروز آن را در جنبش‌های بخش زنان مشاهده می‌کنیم -، مدعی نمی‌شوم که زیست‌شناسی سرنوشت‌مان را مهر و موم می‌کند. مطلقاً گمان نمی‌کنم که زنان یا مردان از طریق آناتومی (۴) یا اقتصاد متعین می‌شوند، ولی فکر می‌کنم که این دو عامل سهم‌اند در تعریف آنچه می‌توانیم باشیم و آنچه - برای جلوتر رفتن - باید علیه‌اش مبارزه کنیم. تولد يك آگاهی زنانه جزئی از اوضاع و احوال اجتماعی و جنسی ویژه‌ای است که این اوضاع و

احوال اجتماعی و جنسی می‌کوشد آن آگاهی را کنترل و دگرگون کند. اما روند شکل‌گیری‌اش به تغییر موقعیت مادی خاص آن یاری می‌دهد. در دو فصل اول، به توصیف پاره‌ای از ساختارهای فکری پرداخته‌ام که مانع تولد یک فمینیسم انقلابی می‌شوند. آن ساختارها، علت بی‌لیاقتی فمینیسم عقلانی دوره سوفراجت‌ها (۵) و مارکسیسم ارتدوکس زمان استالین در وارد کردن کشفیات فروید و برخی از مردم شناسان، در پاره جوامع غیر سرمایه‌داری، در تئوری‌های خاص‌شان، بشمار می‌رود. با بکارگیری یک نقطه نظر پیشتر شخصی، سعی کرده‌ام ایده‌ای از تصویر کاریکاتورگونه فمینیسم - که در دوران جوانی به من منتقل شده بود -، و احساس دلواپسی (Malaise) - که در سنت منجمد (Sclérosée) انقلابی سال‌های ۶۰ در انگلستان وجود داشت و استفاده از مارکسیسم بمثابه نیروی خلاق و زنده را مشکل می‌کرد -، ارائه دهم. کسانی که از نسل من، درست قبل از آغاز شورش دانشجویی، به چپ گرویدند، وارث مارکسیسمی بودند که در کشورهای سرمایه‌داری غرب فقط در شکل یک مجموعه ارتدوکس تدافعی، حمایت شده بوسیله دیوارهای ضخیم، عجین شده از ترس، سیخ شده از وحشت، درهم شکسته از تلخکامی، توهم زدوده، به حیات خود ادامه می‌داد. برای درک سکتاریسم طرق متعددی وجود دارد. تا آن جا که به من مربوط می‌شود، پایین اکتفا کردم که به تجربه خاص خودم و به حیرتم توجه کنم. همان گونه که کودکی که با سائیدن نوك مداد بر کاغذ گرفته روی سکه، نقش آن را نمایان می‌سازد. سپس، چیزهایی که محاصره کردن‌شان دشوارتر بود: پیکربندی‌ها (Configurations)ی متفاوتی وجود داشت که بصورت جامه ضد عقل‌گرایی سیستماتیک و بصورت تصاویر مذکر و مونث، تصاویری لاینقطع انطباق یافته، معکوس شده و فشرده شده در می‌آمدند. این پیکربندی‌ها در بسته بندی‌های رنگارنگ جرقه می‌زدند، در ریتم‌های راک (Rock)، در سینما و در تلویزیون به ارتعاش در می‌آمدند. ولی در تمام حالات، آنچه را که سیاست می‌نامند، بنظر

می‌رسید که به يك دنیای اساساً متفاوت با دنیای زندگی خصوصی تعلق داشت.

در فصلی که عنوان "از آنسوی آئینه" را دارد، کوشیده‌ام این امر را تحلیل کنم که جامعه چگونه با فرد ارتباط برقرار می‌کند. برداشتی که زنان از جهان دارند، با منحصر بفرد بودن (Unique)، بسیار فاصله دارد. برعکس، بگونه‌ای که اپوزیسیون خود را بروز می‌دهد، مختصات مشترك متعددی را نمودار می‌سازد که به جنبش‌های شورشی مختلف اجازه می‌دهند تا مبارزه خود را متحد سازند. بدین ترتیب، خواست‌های طبقه کارگر و جنبش سیاهان - مربوط به حق کنترل و به تعریف موجودیت حال و گذشته‌شان، مربوط به مقاومت‌شان علیه به تملك درآوردن کارشان، زبان‌شان و حرکات‌شان و آمال‌شان توسط طبقه حاکم -، به زنان پیشماری کمک کرده‌اند که از خود بپرسند زمانی که از انسان‌ها (Hommes) با يك H بزرگ (۶) صحبت می‌شود، خودشان چه جایگاهی واقعاً می‌توانستند در این جامعه (Communauté) داشته باشند. مفهوم انسانیت، مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد می‌کند. همچنین ضد ارزش‌های تدوین شده توسط مردان، ما ((زنان)) را به کنار می‌زنند، نظیر ایده منصب رزمجویانه‌ای که در واژه "انسانیت" یا در ایده "مردانگی" وجود دارد و نظیر ایده همبستگی که در واژه "برادری" بیان شده است. برای زنان چیزی باقی نمی‌ماند مگر این منصب خنثی که مردان به زنانی اعطاء می‌کنند که آن‌ها را زنان "حسابی" (Des femmes "bien") می‌نامند. بی منصبی زنانه هزاران سال است که در درون، خاشه کرده است. "خواهری" (Sororité) نخواهد توانست وجود داشته باشد مگر با زنان جدید، با يك فرهنگ جدید و با يك شیوه جدید زیستن. ستم آشنای زنان، آنان را مجبور می‌کند که ((زندگی)) خصوصی و سیاست را از نو تعریف کنند.

وقتی که این را فهمیدیم، عکس‌العمل بلافاصله عبارت است از دور ریختن تمامی فرهنگ، برای این که هر چه خلق شده، تمامی ارزش‌ها،

تمامی ایده‌های مربوط به آنچه هستیم، محصول جامعه‌ایست که در آن مردان مسلط‌اند. اما با دور ریختن صاف و ساده تمام چیزهایی که وجود دارد، و با معکوس کردن ارزش‌های مردانه موجود - با این امید که با بقیه، با تمام آنچه که ساخته مردان نیست، یک فرهنگ زنانه بنا خواهد شد -، خود را با جاودانه کردن اشکال تغییر یافته‌ای از ستم (Déformations de l'oppression) راضی می‌کنیم.

تجلیل از خاشواده و از ارزش‌های خانگی، بمنظور مخالفت با دنیایی که "مادی‌گرایی" و "رقابت" در آن حاکم‌اند، تقریباً همیشه یک شکل ارتجاعی بخود می‌گیرد. همچنین بدینگونه است تجلیل از "مادریت" (Maternité) یا از یک فرهنگ زنانه که نمی‌تواند چیزی جز ضد فرهنگ باشد که در آن، ارزش‌های مردانه حاکم‌اند. با ساختن یک ایده‌آل مجرد از خانواده، از مادریت یا از فرهنگ زنانه، کاری جز این نخواهیم کرد که بروی پیوندهایی نقاب کشیم که بین بی‌قوارگی‌ها (Déformations) واقعی در مناسبات بشری در خانواده و در تولید کالائی وجود دارد. منزوی یا منجمد کردن یک وجه از روابط بشری، به یک اتوپسیسم راست یا چپ منجر خواهد شد. اتوپسیسم راست، در رویای یک دنیای راحت و ایمن است که در آن، زنان در خانه می‌مانند و در آن، هر کس می‌داند که ((باید)) در جایگاه خود قرار گیرد. ((تعمیم)) نقش‌های طبقات مختلف و نژادهای مختلف. اما حتی توسعه سرمایه‌داری مانع از این می‌شود که یک هماهنگی هر چند تصنعی، نوعی واقعیت بدست آورده در نظم دیگری از تفکر، جنبش رهائی بخش زنان، گرایش به این دارد که با تجلیل از آگاهی موجود زنان، با منزوی کردن گروه زنان از گروه مردان، و با تصور اینکه مناسبات اجتماعی بین جنس‌ها (Sexes) - همین که تصمیم گرفته شد - می‌توانند تغییر پیدا کنند. زنان می‌توانند در رویای یک هماهنگی میان خود بسر برند زیرا برخوردار بگونه‌ایست که گوئی بطور اسرارآمیزی از مفاسد دنیای واقعی گریخته‌اند. ولی زنان از اثرات

سرمایه‌داری و ستم معاف نشده‌اند و ایده‌آلیزه کردن زنان، در يك جنبش فمینیستی انقلابی، جایی ندارد. در واقع، این ایده‌آلیزه کردن، در آن احساسات‌گرائی شرکت می‌جوید تا کسانی را که فاقد قدرت‌اند تا حد معصوم‌ها ارتقاء دهد. از معصومیت سخن گفتن در مورد کسانی که هیچگاه دارای حس انتخاب فساد نبوده‌اند، هیچگاه قدرت نداشته‌اند، غیر ممکنست. این نه فقط خارج کردن ((زن)) از مضمون اجتماعی و تاریخی اوست، همچنین گناه فرق‌های بین زنان و مردان را به گردن زیست‌شناسی و روانشناسی انداختن است، پگونه‌ای که دیگر هیچ نیازی به دگرگون کردن مناسبات بین موجودات بشری وجود نداشته باشد.

نفس ستم کردن، علاوه بر این که ستمگر را از چهره می‌اندازد، ستم‌دیده را ناقص‌العضو می‌کند. يك فرهنگ جدید تنها توسط کسانی که سر به شورش برداشته‌اند، پدید نمی‌آید. ترغیب‌های اراده‌گرایانه به رهایی می‌توانند به تصاویر قالبی (Stéréotypes) مبدل گردند که سرانجام هر نوع فعالیت خودمختار را فلج می‌کنند.

"ساحره زجر بسیار کشیده است؟

با تلاش در مشاهده آنچه

در پشت آئینه بود،

زنی را فراموش کرد که مانع دیدنش می‌شد" (۷).

ما ((زنان))، نه با طرح يك ایده‌آل مجرد بلکه از ورای آنچه اکنون هستیم و در همین جامعه است که تغییر می‌یابیم. مواعی که با آنها مواجه‌ایم ثمرات ساده تخیل ما نیستند، کاملاً واقعی‌اند. ایجاد يك جامعه جدید روندی است طولانی که نمی‌توانیم با پدید آوردن يك فرهنگ رهایی یافته‌ی زنانه - خارج از زمان و مکان، بی‌اعتنا به مناسبات موجود در اطراف ما -، از آن روند اجتناب کنیم. راه بین

پینش و عمل، بین فرهنگ و انقلاب اجتماعی، راهی قطعه قطعه، ناهموار و بنحوی دردآور کند است. اما این تنها طریقی است که برای پرتاب خود بسوی آینده، در اختیار داریم.

ستم يك شرط اخلاقی مجرد نیست بلکه يك تجربه اجتماعی و تاریخی است. شکل و بیان آن بهمان نسبت تغییر شیوه تولید و روابط بین مردان و زنان، بین مردان و مردان، بین زنان و زنان، در جامعه ما، تغییر می‌کنند. همچنین هر چند این امر درست باشد که زنان قبل از پیدایش سرمایه‌داری تحت انقیاد مردان بوده‌اند و هر چند درست باشد که این امر در موقعیت ((کنوئی)) شان در جامعه سرمایه‌داری تاثیر گذاشته است، معذا، شکل ستمی که امروز علیه آن مبارزه می‌کنیم ویژه يك نوع از جامعه است: جامعه‌ای که در آن ظرفیت خلاقه موجودات بشری در مالکیت سرمایه خصوصی و محصولات است که تحت شکل کالا مبادله می‌گردند. بهمین دلیل است که دومین بخش کتاب را اختصاص داده‌ام به تحلیل طبیعت ویژه تولید زنانه در سرمایه‌داری پیشرفته، و به نقشی که توسط تقسیم جنسی (Division Sexuelle) کار و توسط خانواده در تداوم بخشیدن نظام تولید کالاها ایفاء می‌شود.

شکته اساسی این نیست که، کلمه به کلمه، مناسبات موجود در درون خانواده را در مقابل مناسبات در تولید کالاها، با آگاهی زنان در نظام سرمایه‌داری را در مقابل آگاهی حاکم (سفید، مردانه، بورژوازی) قرار دهیم، بلکه تحلیل کردن طبیعت ویژه آنتاگونیسم‌های اصلی و گرایش‌های متضاد است که سرمایه، در مسابقه‌اش برای گسترش، بوجود آورده است. سرمایه‌داری طریقی را که موجودات بشری می‌توانند تولید و بازتولید کنند، تغییر شکل می‌دهد. هر گونه آزادی خلاقیت در تمامی ابعاد زندگی را منع می‌کند. ولی، همچنین پایه‌های واقعی قدرت در عرصه‌های را می‌ریزد که پیش از این‌ها فکر می‌شد که از دسترس دخالت بشری خارج‌اند. ما از هم اکنون می‌توانیم تولید مثل موجودات بشری را بالقوه کنترل کنیم، همانگونه که کار می‌تواند بمنفع کارگران سازماندهی

شود. به یمن مناسبات مان با دیگران و با دنیائی که در آن بسر می‌بریم، شروع به فهمیدن کرده‌ایم که چگونه، همزمان بطور فیزیکی و ایدئولوژیکی، بازتولید کنیم. خطرات واضح‌اند، ولی امکانات نیز همینطور.

به فهم واقعی استثمار مزدبگیر (Salarie) نخواهیم رسید تا زمانی که نفهمیم زنان چگونه، نیروهای مولده و زندگی خاص خود را در نظام سرمایه‌داری بازتولید می‌کنند. این کار تحلیلی باید ناشی از یک تحقیق جمعی باشد، و نه نتیجه یک کار فردی. بنابراین، دومین بخش این کتاب از پیشنهاد یک توضیح یا از ارائه یک توصیف کلی در مورد این که در نظام سرمایه‌داری چه بر زن می‌گذرد، بسیار فاصله دارد. این دومین بخش کتاب، چیزی بیش از یک طرح اولیه نیست که برخی از قسمت‌های آن بیشتر از قسمت‌های دیگر شکافته شده‌اند. آنچه راجع به زندگی روزمره ترسیم می‌کنم ممکن است تیره و بدبینانه بنظر برسد، ولی دلیلش اینست که سعی کرده‌ام یک آناتومی از ستم را طرح کنم و نه این که تصویر کاملی از زندگی را آنگونه که زیسته شده، ارائه بدهم. در زندگی واقعی، خوشبخت هستیم، دوست داریم، بازی می‌کنیم، ولی همیشه، علی‌رغم آن شرایط اجتماعی که بما تحمیل شده‌اند، تمام مسئله تغییر دادن این شرایط است، و نه بخود بخاطر پیروزی‌های کوچک فردی مان بر بدبختی و بد بیماری، تهنیت گفتن.

در واقع، این کتاب بر اساس یک دید عمیقاً خوشبینانه از اوضاع پایه‌گذاری شده است. فکر می‌کنم که ما در آغاز عصری بسر می‌بریم که در آن، برای زنان، همینطور برای مردان، امکانات جدید اجتماعی و فردی گشوده می‌شوند. همانگونه که پیدایش طبقه کارگر، در آغاز سرمایه‌داری، وعده - وعده هنوز متحقق نشده -، کنترل شرایط تولید بشری و نتیجتاً ختم طبقات اجتماعی را به همراه داشت، در سرمایه‌داری پیشرفته ((نیز))، طغیان زنان، منجر به تولد امید تازه‌ای شده است. این شورش یا امکان بیان دادن به سرخوردگی‌های زنائی تا

آن زمان خاموش - زنانی که تمام عمر را به انجام کاری در خانواده می‌گذرانند که کسی آن را برسمیت نمی‌شناسد، زنانی که در دوران بارداری و وضع حمل به یک مرد وابسته‌اند، زنانی که اسارت را از شیرین‌ترین ایام کودکی در اعماق روان خود، حمل می‌کنند -، در جامعه هیجاناتی را برانگیخت که تا کنون ناشناخته بودند - کاتالیزه شده در یک جنبش، بیان و کند و کاو طبیعت و منشاء این هیجانات که مولود وضعیت اجتماعی زنان‌اند، یک بینش جدید از مبارزه علیه سرمایه‌داری را امکان‌پذیر ساخت.

فمینیست‌های اولیه که برای برابری حقوق مبارزه می‌کردند گرایش باین پاور داشته‌اند که تغییرات در موقعیت زنان می‌تواند در داخل ((نظام)) سرمایه‌داری حاصل شود بی آن که دنیای خارج تولیدی یا دنیای درون خانواده و مسئله جنسی (Sexualité) تغییر پیدا کنند - هر چند که این مسائل توسط زنان در بطن جنبش انقلابی سال‌های ۲۰ مطرح شده بود، ((ولی)) سنت مارکسیستی - با افول فمینیسم در اواخر سال‌های ۳۰ - بیش از پیش بروی بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و بروی رفرم‌های قانونی اعطائی به زنان، تاکید می‌گذارد - این تغییرات ((بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و رفرم‌های قانونی)) البته مهم بودند ولی بروی نقش ایدئولوژیک خانواده در تداوم بخشیدن به سرمایه‌داری ثقاب می‌زدند و مارکسیست‌ها را از ((فهم)) مسئله طبیعت تولید زنانه در خانواده منحرف می‌کردند - فمینیسم جدید جنبش رهائی بخش زنان، مطالعه این مسائل را تحمیل کرد - در آغاز، همچون جنبش سیاهان، زنان تنها به آنچه که نمایان‌تر بود آگاهی یافتند، یعنی به فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری - پاره‌ای انحراف از سنت مارکسیستی، سعی می‌کرد که در دنیای مادی چیز دیگری جز شرایط تولید کالاها و مناسبات اجتماعی مستقیماً مشتق از کار مزدگیری را نیبند، ((آن انحراف از سنت مارکسیستی)) مانع از این می‌شد که عمل متقابل بین تولید کالاها و دیگر وجوه زندگی در

نظام سرمایه‌داری درك شوده خانواده و مدرسه پرچسته‌ترین نمونه‌ها را در اختیار می‌گذارند. باری، تئوری مارکسیستی متداوما خود را نسبت به اشکال جدید سازماندهی منتج از توسعه محصولات ((اجتماعی)) در داخل سرمایه‌داری - جنبش زنان، همجنس‌بازان و دانشجویان -، عقب‌تر می‌یابد.

سرمایه‌داری فقط به استثمار مزدبگیران در محل کارشان اکتفا نمی‌کند، بلکه همچنین مانع از آن می‌شود که زنان و مردان توان‌های بالقوه خود را در تمام عرصه‌های زندگی گسترش دهند. نه تنها زندگی کسانی که مستقیماً در تولید شرکت دارند بلکه همچنین زندگی کسانی را که بهر دلیل از تولید کالاها برکنارند: کودکان، سالمندان و زنان را مسخ می‌کند. زنان گروهی را تشکیل می‌دهند که بین دنیای برونی تولید کالاها و دنیای درونی تولید و بازتولید در خانواده، گیر کرده‌اند. این دو دنیا، نه بدون مشکلات، در زندگی هر زن همزیستی می‌کنند. بطور سنتی، ((دنیای)) درونی، دنیای خصوصی خانواده، زنانه است، بهمین دلیل ادغام زنان در دنیای عمومی (Public) کار و صنعت، چیزی جز يك ادغام جزئی نیست. تضادی که بشکل پارز در سرمایه‌داری بین خانواده و صنعت، بین خصوصی و عمومی، بین شخصی و غیر شخصی، هویدا می‌شود، شکافی است در ضمیر آگاه زنان که امکان رها شدن طغیان را ارائه می‌دهد. جنبش‌های بخش زنان آنجائی ظاهر می‌شود که تولید انبوه کالاها، سلول خانوادگی و هوس‌های جنسی با هم تصادم کنند. اما مسائل مطروحه توسط جنبش‌های بخش زنان، فقط شامل زنان نمی‌شوند، مجموعه جنبش انقلابی را در بر می‌گیرند. همگی ما مردان و زنان ((باید)) به حل این سئوالات بپردازیم:

چگونه مقاومت بخش‌های مختلف جامعه را بسیج کنیم؟ چگونه در پراتیک‌مان تقسیمات درونی را ملغی سازیم که فلج‌مان می‌کند؟ چگونه در زندگی روزمره خود، ترجمان اراده مجردمان باشیم که ایجاد يك جامعه بدون استثمار و بدون ستم است؟ رابطه بین تغییرات عینی

سرمایه‌داری و برداشت جدید ما از انقلاب اجتماعی کدامست؟ بدون قربانی کردن خودمختاری‌مان، چگونه خود را سازماندهی کنیم؟ ارزیابی من بر اینست که راه حل استثمار و ستم، کمونیسم است. هر چند که این واژه مفهومی را به‌یمنان زیاد از دست داده باشد. بنظر من رهائی فرهنگی و اقتصادی زنان از طریق ایجاد جامعه‌ای می‌گذرد که در آن دزدیدن زندگی مردم ناپود شده است، که در آن شرایط تولید و بازتولید، دیگر به جنس، به نژاد و به طبقه اجتماعی وابستگی ندارد.

توضیحات مقدمه

۱ - نگاه کنید به جولیت میچل (Juliet Mitchell)، "عصر زن" انتشارات زنان ((پاریس))^{*}

۲ - "Radicalism"، اصطلاحی است که در تمام کشورهای انگلیسی زبان، به‌منظور بیان اعتراض و حتی به‌منظور این که آمال سوسیالیستی را در کل مورد سوال قرار دهند، بطور وسیع بکار می‌رود. بدلیل فقدان معادل دقیق در زبان فرانسه، اصطلاح انگلیسی "Radicalisme" را ((در ترجمه حاضر)) حفظ کرده‌ایم (توضیح از ترجمه فرانسوی کتاب)^{*}

۳ - نگاه کنید به همانجا ((زیرنویس شماره ۱))^{*} علاوه بر آنچه در کتاب جولیت میچل ملاحظه خواهد شد، مناسبات بین جنبش رهائی بخش زنان و چپ دانشجویی، خصوصاً در متون امریکائی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از جمله مراجعه کنید به مقالات منتشره در "Radical America"، جلد چهارم، فوریه ۱۹۷۰ و "Up from sexism" در "Sisterhood is powerful"، انتشارات Robin Morgan^{*} در مورد فرانسه، مراجعه کنید به "رهائی زنان، سال صفر"، ((مجله))

پارتیزان، ژوئیه - اکتبر ۱۹۷۰ در مورد ایتالیا نگاه کنید به:
 "An open letter our sisters abroad" در "Women Now"
 جلد اول، شماره ۲ -

در مورد انگلستان همچنین مراجعه کنید به Ellen Malos ،
 "Notes on the history of the women's liberation
 movement"
 در: Enough, Bristol women's liberation group -

۴ - در فارسی در مقابل Anatomie و Anatomique برابریهای
 تشریح، کالبد شکافی و تشریحی، کالبد شکافانه را قرار می‌دهند، نظر
 به این که در ترجمه حاضر، این معادلها غالباً مناسب جلوه نمی‌کردند و
 به تعبیر دیگر، "خوب جا نمی‌افتادند"، اجباراً واژه‌های فرانسوی
 آناتومی و آناتومیک بکار گرفته شدند.

۵ - Suffragettes ، جنبش زنان برای کسب حق رای که در اواخر
 قرن نوزده و اوائل قرن بیستم آغاز گردید و برای نخستین بار
 توانست زنان را در سطح وسیعی حول این خواست بسیج کند. این
 جنبش با فراز و نشیب‌های متعدد خود، اهمیت بسزائی در تاریخ
 مبارزات فمینیستی یافت. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نگاه کنید
 به سلسله مقالاتی تحت عنوان "جنبش سوفرجت زنان انگلیس" در فصلنامه
 "نیمه دیگر".

۶ - Hommes بمعنای مردان و انسانهاست. منظور از H بزرگ در
 اینجا، نه hommes (مردان) بلکه Hommes (انسانها)ست. نویسنده در
 سطور بعدی نیز همین معنای دوگانه واژه Homme ، انشاقات آن نظیر
 Humanite را بکار می‌گیرد، این طرز ظریف - و واقعی -
 "مفهوم انسانیت (Humanité) مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد
 می‌کند".

همین معنای دوگانه Homme ، برخی از فمینیستها را بر آن داشته
 است که در مقابل Droits de l'Homme حقوق بشر (مرد؟)،
 Droits des Femmes (حقوق زنان) را بکار گیرند (توضیح از
 ترجمه فارسی).

۷ - مایکلن واندون (Michelen Wandon) ، "باوتاب" ، Shrew ،
 می ۱۹۷۱، ص ۴ -

فصل اول

از آنسوی آئینه

"زنان تحلیل‌سستی را فراگرفته‌اند که سرمایه‌داری به آنان تحمیل می‌کند... این امر، آنان را به درک پیوندهای موجود بین مبارزه‌شان و مبارزه سایر گروه‌های جامعه یاری می‌رساند. نه با مطالعه متون کلاسیک‌های سوسیالیسم، نه با مبارزه برای "اهداف" دیگران ((بلکه)) با تحلیل مختصات ویژه ستم مربوط به خویش است که می‌توان بطور واقعی به مصایب نظام سرمایه‌داری آگاهی یافت و بنحو برگشت‌ناپذیری در مبارزه درگیر شد. زنان پیاد گرفته‌اند که برای آزاد شدن در انتظار مردان چپ نژاد سفید نمانند، بلکه مسئله را در غایت‌های خاص‌شان از نو تعریف کنند و خود به رهائی خویش همت گمارند. جنبش آنان فقط به از بین بردن "افسانه انفعال" زنان اکتفاء نمی‌کند، علاوه بر این، ظرفیت انقلابی ویژه‌شان را افزایش می‌دهد و در مبارزه علیه سرمایه‌داری اداء سهم می‌کند"

رشته‌های راهنما(۱): نه تعبیر دادن به مرد یا به زن هرگونه تجزیه و تفکیک، خارج از بحث است. مسئله جز بر سر افتخاب بین تصویرها نیست!

لااقل، چیز (la chose) چنین می‌اندیشید
قبیل از این که چاقوری بیرحمانه
او را در درون آشیته میخکوب کند؛ و ناگهان
از گهواره بیرون جهیدند

غول و پایا یاگا(۲)

در کلیه کوچکش، بشکل جوجه، پنا شده بیروی سه پایده چوبی در آب
و زنجور(۲) لاینقطع انگاس (۴) را بدام می‌اندازد

و اینهمه چنان خمشاکنانه ایجاد ارتعاش می‌کند
که هیچ دستی نمی‌تواند آرام‌شان کند
از ترس این که سرعت حاصله
انگشتان را بشکند
ناچیز ناچیز

خرده شیشه‌های پراکنده
در چهارگوشه کره (۵) خرد و خاکشیر شده؛
نیش (۶)
ولی خوشی وجود ندارد

ساحره زچر بسیار کشیده است،
یا تلاش در مشاهده آنچه
در پشت آشیته بود،
زنی را فراموش کرد که مانع دیدنش می‌شد.

مایکلن واندون، "پازتاب"، Shrew، می ۱۹۷۱

۱ - fil conducteur (یا fil d'Ariane) ، چیزبست که با
دنبال کردن آن می‌توان هدایت شد، راه خود را یافت یا از گم شدن
نجات یافت.

۲ - BABA YAGA

۳ - Brochet ، نوعی ماهی است که معادل فارسی آن را می‌فایتم. در
عربی آن را زنجور می‌گویند.

۴ - Perche ، نوعی ماهی. به عربی: قَرخ

۵ - Planete

۶ - Sarcasme ، بمعنای ریشخند، دشنام و غیره است. اما،
بطوریکه مصرع بعدی روشن می‌کند، در این جا که فقط معنای اصطلاحی
این واژه بلکه بیشتر ریشه لغوی آن مورد نظر است: Sarcasme از
واژه یونانی SARKAZIEN یا SARKOS گرفته شده و بمعنای گاو
گرفتن گوشت تن است. برای انتقال معنای اصطلاحی و ریشه لغوی
Sarcasme ، معادل نیش را انتخاب کرده‌ایم.

تشویش تعریف ناپذیر

این تشویش چه بود که قدرت بیان نمی‌یافت؟ زنان هنگامی که می‌کوشیدند درباره آن حرف بزنند چه می‌گفتند؟ گاهی، زنی می‌گفت: "احساس می‌کنم بنحو عجیبی خالی‌ام ... ناکامل" - یا: "احساس می‌کنم وجود ندارم"

بتی فریدان، (Betty Friedan)، La Femme Mystifiée.

چرا اینهمه وقت گذاشتیم تا خود را بصورت يك جنبش سازماندهی کنیم؟ در آغاز می‌بایست از "حالت زن بودن" ("Feminitude") خود آگاهی یابیم و بکوشیم که سره از ناسره را در روایت‌های مختلفی از هم تفکیک کنیم که در مورد زنیت (Féminité) مان، بما پیشنهاد شده‌اند. این کار آسانی نبود، آئینه‌های تغییر شکل دهنده در همه جا وجود داشت. زنانی که همچون من، در ۱۹۶۰، ۱۷ ساله بودند، يك خلاء سیاسی در صحنه مبارزه فمینیستی را به ارث می‌بردند. در جریان دهه قبل از آن، همه چیز بنحوی بود که گوئی هیچ دلیلی برای شکوه کردن وجود نداشت و به زنان آموخته بودند که کاملاً از سرنوشت خویش خشنود باشند. يك چماق کاری (Matraquage) عظیم ایدئولوژیک، تلاش در ایجاد چیزی می‌کرد که بتی فریدان آن را "عارف پیشگی زن" (La mystique de la femme) می‌نامید. در این دید، هر نوع ناخشنودی نمی‌توانست چیزی جز يك شکست فردی باشد. زنان در مقابل

تجربیات فردی خود کاملاً تنها بودند. در تمام این دوره، قبل از حرف زدن از رهائی، می‌بایست تضمین‌هایی برای "عادی بودن" ("Normalité") ارائه داد. در نتیجه، هر نوع کار در حیطه تفکر، بنحو اجتناب‌ناپذیری محدود می‌شد. البته این مسئله، بدون ارتباط با جو عمومی جنگ سرد ((سال‌های ۵۰)) نبود، چوئی که هر نوع اعاده بنیادین وضع موجود را مشکل می‌کرد. اما، همچنین دلیل بر اینست که ظاهراً، زنان در جوامع سرمایه‌داری غربی، گویا از وضع موجود قضایا کاملاً خشنودند. جو عمومی عبارت بود از: "همه چیز بخیر و خوشی می‌گذرد، متشکرم!" در سال‌های ۵۰، آرایش موی صاف و صوف، لباس‌های راست و ریس، اصول دکتر اسپاک (Spock) مطابق النعل بالنعل دنبال می‌شوند. روزنامه‌ها، نامه‌های خوانندگان زن را چاپ می‌کنند و در این نامه‌ها اعلام می‌شود که اینان هیچ تمایلی ندارند در حرفه‌ای صاحب منصب و مقام شوند، و متخصصان روانشناسی کودکان، موافق این هستند که مادران به کودکان خود شیر دهند. زنانی که شوهران‌شان در جنگ ((جهانی دوم)) شرکت داشته‌اند از بحران‌های احساس گناهکاری مفرط باین ور پام می‌افتند که: کودکان‌شان را رها کنند. در همین ایام، نگارش پیامدهای مخوفی آغاز می‌شود که غیبت مادر می‌تواند در رشد و نمو کودک داشته باشد (۱). مهد کودک‌ها بسته شدند. از همان زمان خاتمه جنگ، زنان پست‌های تخصصی در کارخانه‌ها را ترك می‌کنند. زنان طراح صنایع (Dessinatrices) به کانون خانواده باز می‌گردند*. در رنگ‌های وسمه ((ابرو)) شناور می‌شوند. در انگلستان، ملکه جوان

* اشاره است به این امر که در زمان جنگ، بخاطر حضور مردان در جبهه‌ها، زنان اهرم بسیاری از کارهای اختصاصاً "مردانه" را در دست داشتند که پس از بازگشت مردان از جنگ، دیگر بوجود این زنان، که می‌توانستند "کارهای مردانه" را انجام دهند، نیازی نبود و در نتیجه، به "کانون خانواده" اعاده داده شدند. ولی بدلیل کشتار عظیم جنگ در بین مردان، سرمایه‌داری مجدداً به نیروی کار زنان احتیاج پیدا کرد ولی این بار، اختصاصاً در "کارهای زنانه" (توضیح از ترجمه فارسی)

و خانواده‌اش به تصویر ملامت‌آمیز عشق و ازدواج استحکام بیشتری می‌بخشند. زنان، بزودی در صنعت از نو بکارگرفته شدند ولی ((این بار)) در بخش‌های اختصاصاً زنانه با اینحال، ((القاء)) حس گناهکاری در مورد "زنائی که کار می‌کنند" و کودکان‌شان را در خانه تنها می‌گذارند، همچنان تداوم می‌یابد. از طرف دیگر، تبلیغات در باره سعادت خانوادگی فقط کار دست راستی‌ها نبود، جامعه شناسان "چپ" هم، از طرفداران پر و پا قرص خانواده بودند.

جنبش‌های کمونیستی و تروتسکیستی همچنان در تئوری به دفاع از رهائی زنان ادامه می‌دادند، ولی این رهائی بمثابه ادغام زنان در تولید درک می‌شد و در عباراتی بیان می‌گردید که بطور واقعی نمی‌توانستند نمایشگر احساسات زنان در سرمایه‌داری بعد از جنگ باشند. همچنین، آن نوع فمینیستی که توانسته بود پس از جنبش سوفراجت‌ها به حیات خود ادامه دهد، با مبارزین "سرشار از شجاعت" خود، از نوع "به پیش، آن‌ها ((مردها)) را شکست خواهیم داد"، دیگر مورد پسند قرار نداشت. "دختر موقری" که در فیلم *The Rainmaker* در قالب کاترین هیپورن تجسم یافته بود، داشت توسط "دخترکی سکسی، گمشده در یک دنیای وسیع، با جوانی خوش برخورد و عینکی آشنا می‌گردد که می‌گوید میلیونر است"، بی تاج و تخت می‌شده با شنیدن صحبت‌هایی در باره پرابری حقوق بین جنس‌ها (Sexes) این احساس عجیب به آدم دست می‌داد که صفحه موسیقی در جاهائی خط برداشته است.

کتاب *La femme mystifiée*، اثر بتی فریدان، محصول این دوره است. بدون تردید، کتاب بسیار مشکلی بود برای نگارش، چرا که بعنوان نقطه حرکت، یک احساس ناخشنودی را - که ظاهراً بطور کامل در ضمیرهای آگاه پناه برده بود - بکار می‌گرفت. کتاب همچنین از یک احساس ژرف تنهائی آغشته بود. فضای حاکم بر آن، فضائی است که می‌توان آن را در گروه‌های کوچک زنان، در اواخر سال‌های ۵۰، در حومه شهرهای امریکا، جمع شده بدور یک فنجان قهوه بازیافت. تقریباً می‌توان

تجسم کرد: صدای جرینگ جرینگ فنجان‌هایی که روی نعلبکی‌ها قرار می‌گیرند، و صدای اسرار آمیز سائیده شدن ساق پاهای پوشیده از چوراب‌های نایلون که - با خویشتن داری ناشکیبانه زنائی که در تمام دوران زندگی‌شان دست از پا خطا نکرده‌اند -، بروی هم انداخته و از روی هم برداشته می‌شوند، بگوش می‌رسد.

"سال‌های متمادی، دل واپسی، در روح زنان امریکائی پنهان و اعتراف ناکرده باقی می‌ماند - این يك حس عجیب، يك احساس عدم رضایت، يك تمایل به چیز دیگری بود که زنان در اواسط قرن بیستم در امریکا لمس می‌کردند - تمام زنان متاهل که در حومه‌های بزرگ اقامت داشتند می‌بایست به تنهایی بکوشند که برای این دل واپسی مرهمی بیابند - در حین مرتب کردن تخت خواب‌ها، خرید در بقالی، در حین جستجوی پارچه ناقص ملاقه‌ها در بزازی و در حال کره مالیدن به روی لقمه‌های نان برای فرزندانشان، در حین با ماشین باین طرف و آن طرف بردن جوانان پیشاهنگی (Scouts) و راهنماها، در حین به فکر فرو رفتن در شب، دراز کشیده در کنار شوهران‌شان، می‌ترسیدند که حتی در درون خود این سؤال را فرموله کنند: "غیر از این چیزی نیست؟" (۲).

بتی فریدان آن را "دل واپسی بدون نام می‌خواند" (۳) چرا که در همان مقولات مربوط به سایر مسائل گنجانده نمی‌شد - زنائی که او از آنها صحبت می‌کرد از نظر اقتصادی مورد استعمار نبودند، نیروی کارشان را نمی‌فروختند، در حالت احتیاج پسر نمی‌پردند - قضیه این نبود که در مورد يك چیز، هر چه باشد، دارای کم و کسری بوده‌اند، بر عکس، اغلب اوقاب زیادی چیز داشتند - نمی‌دانستند کی هستند و چه می‌خواهند بشوند - و معلوم نبود که موقعیت‌شان بتواند در زبان سیاسی درک شود - چگونه می‌توان بدون يك احساس تهی بودن خود را سازماندهی کرد؟ در واقع، چیزی که قدرت این کتاب را می‌سازد، آن بی‌پرواشی است که علت‌ها را از هم تفکیک می‌سازد و تا سرچشمه‌های

راز صعود می‌کند، حتی قبل از این که هیچگونه کاربرد سیاسی از این "صعود" رها شده باشد. او نقاب را از چهره قهرمانان رمان‌های مجله‌های زنانه کنار می‌زند، شیوه بکار گرفته شده و به ابتدال کشانده شده مردم شناسی و روانشناسی در آن ایام را افشاء می‌کند، تغییرات پدید آمده در نحوه تعلیم و تربیت جوانان امریکائی را نشان می‌دهد، توجه را به ازدواج‌های زودرس و به ترسی جلب می‌کند که توسط زنان در زمینه عدم انطباقشان با معیارهای کامیابی جنسی احساس می‌شده. برای بسیاری کتابش یک نوع مکاشفه (Revelation) بود زیرا که آگاهانه از مسائل هر روزه سخن می‌گفت. از هر چه بگذریم، "زندگی روزمره" بزرگترین بخش هستی‌مان را تشکیل می‌دهد. او به تمام این چیزهای کوچک، تا این حد آشنا، توجه می‌کرد که در زندگی زنان اینهمه دارای اهمیت‌اند چرا که آنها را در هر گوشه‌ای باز می‌یابند.

با این وجود، ضعف کتاب در راه حل‌های پیشنهادی از چابک نویسنده است. برای بیتی فریدان، همه چیز می‌تواند درست شود بشرطی که زنان از یک تعلیم و تربیت بهتر و طولانی‌تر، بهره‌مند گردند. هر چند که اشاره‌ای مبهم به یک "طرح جدید زندگی" و نشانه اولیه‌ای از یک حرکت در آن وجود دارد، ولی نویسنده این حرکت را در درون سرمایه‌داری درک می‌کند. او زنان طبقه کارگر را از پروپلماتیک خود کنار می‌گذارد و هرگز تا حد استقرار یک رابطه بین نموده‌های ستم زنان و ساختار مادی جامعه پیش نمی‌رود، بنحوی که "راز" بدون توضیح باقی می‌ماند. با وجود این، در ظاهر کردن وجوه مختلف آن اداء سهم می‌کند.

در فصل "فونکسیونالیسم فلج کننده، اعتراض زنانه و مارگارت مید"، نشان می‌دهد که چگونه کشفیات مردم شناسانه بی نهایت مشهور مارگارت مید (Margaret Maed)، کوشش پر این داشته‌اند که در جهت حفظ "نقش‌ها"ی زنانه و مردانه موجود بکار گرفته شوند. زنان امریکائی - که برای رفتن به محل کارشان، مجبور به دست و پنجه نرم

کردن با مترو در ساعات شلوغی بودند.، باندازه کافی دلایلی داشته‌اند که جذب تصویر زنان با سینه‌های پرهنه‌ای کردند که در جزایر دریاهای جنوب - در "دنیایی که زن در آن کامیاب است و مورد طلب مرد فقط بخاطر این که زن است" - می‌زیستند - تصویر غزل واره سرخوشت زنی که "به کسب مشاغل مهمی دسترسی می‌یابد"، کم کم شروع می‌کند که به هدف خود نائل نگردد - زیرا که افسانه قلقلک دهنده دختر شهرستانی که در شهر بزرگ راهی برای خود باز می‌کند در واقع کاری جز این نمی‌کرد که بروی استثمار زنان یقه سفید، نقاب کشد - کشف مهیج نقش ویژه زن و شیردادن (Allaitement) مادری، بی هیچ تردید ترجمان يك احساس ناخستودی بود در مقابل شیوه زندگی در جامعه مدرن سرمایه‌داری - ولی همانطوری که بتی فریدان به آن اشاره می‌کند این احساس خود را بشکلی بی نهایت ارتجاعی بیان می‌کرد - "او (مارگارت مید) مضافاً، يك بازگشت به بهشت زمینی را در نظر می‌گیرد، بهشتی که در آن، زنان، بشرطی که نفرین الهی در زمینه آموزش را فراموش کنند، در عالمی بسر می‌پرند که در آن پیروزی‌های جنس نر - در مقابل شادی‌های بچه زائیدن - نمی‌تواند جز پاداشی محقر بشمار رود" (۴) -

استدلال بشرح زیر بود: از آنجائی که وظیفه زن در جامعه ما تولید مثل می‌باشد، نظام آموزش عالی ما، با این وظیفه در تضاد است - و نتیجتاً، موقعیت غیر متعادلی بوجود می‌آورد که باعث بدبختی زنان می‌شود، و فمینیسم از همین امر نشأت گرفته است - اگر آموزش زنان در جهتی سوق داده می‌شد که آنان را برای وظیفه تولید مثل آماده می‌کرد، مشکلی بوجود نمی‌آمد - این نحوه استدلال، کاملاً در انطباق با يك بازار کار است که در آن، دیگر نیازی به زنان نیست، مگر برای مشاغلی که ناچیزترین حقوقها پرداخت شود - این نحوه استدلال برای انواع و اقسام آقاییانی خالی از فایده نبود که مقامات عالی داشتند و حقوق‌های گزاف به آنها پرداخت می‌شد تا جزوات راهنمایی به نگارش

در آوردن برای مصرف زنان جوانی که می‌بایست از طریق آنها یاد بگیرند که چگونه با بودجه‌های کوچک، خانواده‌ای را اداره کنند و چگونه شام‌های لذیذ فراهم سازند. در بی‌اطلاعی از این امر تظاهر می‌شد: انتظار این که زنان - در جامعه‌ای بسیار تکامل یافته و خصوصا در دوره‌ای که داروهای ضد بارداری زمانی را کاهش می‌دهند که زنان می‌باید وقف وظایف مادری کنند -، يك وظیفه "طبیعی" مجرد را به انجام رسانند، به حد کافی انتظاری ساده لوحانه بود. ظاهرا هیچگونه امید برای زنانی نیز که به سطحی از تعلیمات دست یافته بودند - و خواسته‌هایشان کاملا مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت -، وجود نداشت. در واقع، مفهوم "نقش" بطور ویژه زنانه، جامه مبدل جدیدی بود از يك ایده محافظه‌کارانه قدیم. همانگونه که در قرن هیجده، اسقف‌ها، علیه ایده تعلیم طبقه کارگر حکم تکفیر صادر می‌کردند - چرا که این امر مفهوم رده اجتماعی و منافع طبقاتی خاص خودشان را مورد سؤال قرار می‌داد -، علوم اجتماعی نیز اداء سهم کرده‌اند در ایجاد مفهوم زنیت که بر اساس آن، زن - كودك وار (Femme - enfant)، جایگاه تازه‌ای بود برای يك موجود درست و حسابی وحشی - از آنجایی که دل سوزاندن بر کارگران، سیاهان یا استعمار شدگان و بازیافتن زندگی بدوی (Primitive) در نزد آنان، بیش از پیش مشکل می‌شد، ایدئولوژی بورژوازی، ناراحت از غیاب يك حیوانیت (Animalité) - حیوانیتی که سرکوب و انضباط کار، ((یعنی ضوابط)) اساسی در سرمایه‌داری، را مورد سؤال قرار دهد -، تغییر جهت داد و خود را بروی زنان فرو انداخت (۵).

جالب این که زندگی خصوصی و کار مارگارت مید در تضاد کامل با همه این‌هاست. او، همانند دوست و همکارش روت پنه دیکت (Ruth Benedict)، یکی از پیشقراولان مردم‌شناسی بود، آنها در دوره‌ای که مشاهده زنانی که در این زمینه کار می‌کنند فوق العاده نادر بود - هر دوی ایشان، بر ضرورت این امر اصرار می‌ورزیدند که دو جنس ((مرد

و زن)) باید توان‌های بالقوه‌شان را به حداکثر گسترش دهند. برعکس، عدم توافقی‌شان را با تئوری یکی از گرایش‌های فمینیستی ابراز می‌داشتند که قبول و تحلیل آن چیزی را رد می‌کرد که بعنوان ویژگی در بین مردان و در بین زنان وجود دارد. زیرا هر دو براین باور بودند که زنان از این که به زور در يك قالب مردانه ریخته شوند، رهایی خود را بدست نمی‌آورند، بلکه این رهایی با انباشت همواره هر چه بیشتر اطلاعات در مورد خودشان - بنحوی که بوضوح آن چیزهایی به نمایش گذاشته شوند که وجوه اساسی زنیت بشمار می‌روند -، بدست خواهد آمد. در اوایل سال‌های ۲۰، روت بنه دیکت در دفتر خاطرات خصوصی‌اش می‌نوشت: "باید آن سهم از هیجان را که در زندگی زن وجود دارد - این عنصری که از او يك زن می‌سازد -، از سایه بدر آورد، باید به زن امکان داد که نشان دهد که به چه چیزهایی قادر است" (۶) - او (بنه دیکت) آرزو داشت که "اختلافات اساسی بین مردان و زنان" با دقت مورد مطالعه قرار گیرند، اختلافاتی که "هم در برخی نقاط عمیق تر و هم در برخی دیگر سطحی‌ترند، ((چیزهایی)) که امروز مورد قبول نیستند" - او به ضرورت تغییرات پیرونی اعتقاد داشت، ولی در عین حال ((معتقد بود)) که "هدف، در دراز مدت، بصورت يك امر درونی، بصورت يك مسئله رفتاری باقی می‌ماند" (۷) - بعدها، او ناتوانی‌اش را، در دنیای پرونی کار، در تحقق احساس خود از تجربه شخصی ترسیم کرد، "که ((آن تجربه شخصی)) هستی را تحت شکل جاودانگی درک می‌کند... بخاطر این که يك آتش در گوشت تن ما آشوب بپا کند، ما را همچون يك چاقوی تیز بسوزاند و بخاطر این که شادی همچون تیغی پرشده، پرهنه‌مان کند" (۸) - حتی زمانی که از کارش خشنود بود، می‌گفت در آن چیزی نمی‌بیند جز "يك سرگرمی سطحی - يك اشتغال درجه دو -، در حالی که چشم‌ها بدور دست خیره شده‌اند، از خودم دلخورم که اینچنین زندگی‌ام را هدر می‌دهم" - او معتقد نشده بود که کار و فعالیت، هدف زندگی است - دوست می‌داشت در

دوره‌ای متولد شده باشد که تفکرات تنهائی، غایتی در خویش بود. اما این احساس از هم گسیختگی بین يك دنیای درونی و يك دنیای برونی، همچنین تعهدش در قبال يك طبیعت اختصاصا زنانه، در حال از بین رفتن بود. در سال‌های ۶۰، مارگارت مید کم کم از پناه بردن زن در پشت سنگر "دنیای محدود شده به تولید مثل کردن او" نگران شد (۹). روشن بود که ارائه اطلاعات راجع به زندگی زنان کافی نبود تا نشان داده شود که زن چیست. ضرورت سیاسی در نگهداشتن زنان در "نقشی" که نظام سرمایه‌داری برای آنها تعیین کرده بود، پاندازه کافی مهم بود تا تمام کشفیات - کشفیاتی که می‌توانستند بروی شرایط زنان در فرهنگ‌های مطلقا متفاوت با ((فرهنگ)) ما پنا شوند - به توجیه ساختار موجود بین جنس‌ها تبدیل گردند.

مفهوم يك سرنوشت زنانه، وام گرفته شده از مردم شناسی، و ایده "سرنوشت آئاتومیک"، شرح و بسط داده شده در فرویدیسیم عامیانه، در این امر سهیم شدند که تمایز بین آنچه را که يك واقعه فرهنگی بود و آنچه را که ناشی از آئاتومی، بیش از پیش، مشکل سازند. تئوری‌های تا حدی عجیب فروید در مورد مسئله جنسی زنانه، در نظر شاگردانش، حالت يك مقدار دگم بخود گرفتند. با اینحال، این تئوری‌ها، ظاهرا بی ارتباط با رفتارهای خاص خود فروید نبودند. بدین ترتیب، بتی فریدان، یکی از نامدهای فروید را نقل می‌کند که در سال ۱۸۸۲ به جان استوارت میل نوشته شده است و او را با بیانی، که می‌توان حتی برای آن دوره ارتجاعی دانست، مورد ریشخند قرار می‌دهد: "اگر، بعنوان مثال، نامزد خوب و مهربانم را بعنوان يك رقیب ((در کارهای علمی)) بیابم، سرانجام حتما به آنجا خواهم رسید که پاو بگویم - همان کاری که ۱۷ ماه پیش کردم -، پاو خیلی علاقمندم و التماس می‌کنم این عرصه نبرد را ترك گوید، بجانب فعالیت‌های کانون خانوادگی عقب نشینی کند که آرام‌ترست و بر کنار از هر نوع رقابت..." (۱۰).

بدون تردید، فروید قبول داشت که نظام‌های گوناگون تعلیم و تربیت می‌توانند زنان را برای مقابله با دنیای مخلوق مردان، آماده کنند. ولی این امر بدون نابودی "شیرین‌ترین چیزی که دنیا بتواند بماند هدیه کند: ایده آل زنانه". صورت نخواهد گرفت. بفرکر او فرسید که پایه‌های اقتصادی این نظام سرمایه‌داری را که در آن رقابت حاکم بود، مورد انتقاد قرار دهد. با اینحال، علی‌رغم احتیاط و محافظه‌کاری‌اش، تحقیقاتی که در اواخر سال‌های ۹۰ در مورد هیستری - که تعداد زیادی از زنان طبقه بالای جامعه وین مبتلا به آن بودند -، بعمل آورد، بعد از تردیدهای زیاد، او را به آنجا رساندند که اهمیت تعیین کننده مسئله جنسی در زندگی مردان و زنان را استنتاج کند. او بکرات به ملازماتی اشاره کرد که سرکوب‌های جنسی در موجودات بشری بدنیا می‌آورد و نشان داد که، علی‌الخصوص، چگونه زنان، تنها بدلیل فقدان تدابیر موثر ضد حاملگی، اغلب محکوم به بدبختی بودند. بعدها، با فرموله کردن ملاحظات (Reserves) متعدد، از نقطه نظر علمی، در استفاده از اصطلاحات "مذکر" و "موث"، با تکیه بر براهینی ناکافی، به تئوریزه کردن نهایی دست زد که بعد از او، ((آن تئوری‌ها، توسط دیگران)) به همان شکل بکار گرفته شدند. او عمده‌ترین ایده‌های خود در مورد روانشناسی زنان را در دوره‌ای از زندگی‌اش گسترش داد که از سرطان رنج می‌برد و شتیجتا، برایش غیر ممکن بود که ایده‌هایش را با اطلاعات ارائه شده از طریق تتبعات مربوط باین موضوع، مواجهه دهد. وانگهی، خود او کاملاً باین امر واقف بود: "فروید، در اواخر زندگی‌اش، بدفعات بسیار بر می‌گشت به مفهومی که می‌بایست به کمبودها و ناروشنی‌های موجود در تئوری‌هایش ارائه دهد: از میان دیگر مسائل، از جمله این مسئله فکرش را بخود مشغول می‌داشت که یک زن بودن از ورای ماهیت زنیت چه معنا می‌دهد. "قادر نمی‌شوم آن چیزی را محاط کنم که زنانه بودن است (Etre féminine)!" (۱۱) -

دانستن این امر بی فایده نیست که فروید نسبت باین مسئله

آگاهی داشت، ولی مایه تاسف است که بعدها برای استخراج استنتاجاتی از آنچه که در حیطه زیست شناسی، روانشناسی و تاریخ است، کوشش‌های محدودی بعمل آمده‌اند (۱۲). بهمین دلیل کتاب کارن هورنی (Karen Horney) یک اثر اساسی بشمار می‌رود. کارن هورنی، روانکاوی را قبل از جنگ جهانی اول در برلن فراگرفت. فضای سیاسی بعد از جنگ این شهر و بینش کمتر جبری گرای علم، او را به جایی رساندند که بر ضرورت این امر تاکید کند: توجه داشتن به اثرات جامعه بروی بیمار بهمان اندازه مهم است که توجه داشتن به حالت روانی او. بعدها، هنگامی که او برای فرار از اوجگیری فاشیسم در آلمان، به امریکا مهاجرت کرد، کتاب‌های مردم شناسی و ایده‌های مربوط به وجود نسبییت فرهنگی را کشف کرد. از همان ۱۹۲۲، در مقاله‌ای تحت عنوان: "درپاره تکوین عقده اخته شدگی (Castration) زن"، تئوری فروید را مبنی بر این که فقط تمایل به سکس مرد، تنها مسئول هوس‌های زنانه اخته شدگی است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بعدها، او در پرتو تئوری‌های خاص خود در مورد جامعه و کشفیات پزشکی‌اش، تئوری‌های دیگر فروید را مورد سؤال قرار داد. بدین ترتیب، در مقاله "نفی مهبل (Vagin)"، که در سال ۱۹۲۲ منتشر شد، نشان می‌دهد که بیماران مذکرش به مختصات جنسی زنانه حسرت می‌برند. در "شخصیت بیماران عصبی زمان ما"، که بعد از عزیمتش از آلمان انتشار یافت، بر روی "الگوهای فرهنگی" (Patterns of culture) اثر روت پنه دیکت، تکیه می‌کند تا گرایش فروید در اقدام به عمومیت بخشیدن بر طبیعت بشری - در حالی که مخاطبش یک جنس خاص، یک فرهنگ خاص بوده -، را مورد انتقاد قرار دهد. ولی باید تا سال ۱۹۴۹ و انتشار اثر قابل ملاحظه میمون دوپووار "جنس دوم" صبر کرد تا به اولین کوشش در ترکیب (Synthèse) نقش‌های مختلف ابقاء شده توسط زیست شناسی، روانشناسی، فرهنگ و تاریخ در تدوین مفهوم زن و وضعیت

زنانه دسترسی یافت. سیمون دوبووار تنها به افشاء "راز" زن اکتفا نکرد، وی همچنین داده‌های جدیدی را مورد استفاده قرار داد که توسط روانشناسی و مردم‌شناسی به وی ارائه شده بودند. حمله‌اش پیشتر به گرایش فلسفی بطور ضمنی مستتر در مکتب تعقلی (Rationalisme) بود که بر اساس آن، "زنان در بین موجودات بشری فقط کسانی می‌توانند باشند که مستبدانه توسط کلمه "زن" مشخص می‌شوند" (۱۳). گرایشی که شدیداً فمینیست‌های لیبرال و مارکسیست‌ها را در زمینه رهائی زنان تحت تاثیر قرار داده بود. دوبووار نشان می‌داد که معنای مجرد موجود بشری، علاوه بر فرق‌های آناتومیکی بین مردان و زنان بر این امر ((نیز)) ثقاب می‌کشد که مفهوم بشری - اشکال سازماندهی اجتماعی موجود، همچنین در احزاب انقلابی، هر چه باشد -، یک مفهوم مردانه است. با نفی کردن تفاوت‌های واقعی بین جنس‌ها، فمینیست‌ها صحنه را برای تئوری مکانیستی و تقلیل‌گرا - که بر اساس آن، زن بودن، فقط عبارت از بدن زن داشتن است -، خالی می‌گذاشتند. از آنجایی که فمینیست‌ها در تغافل از مختصات آناتومیکی‌شان اصرار می‌ورزیدند، ضد فمینیست‌ها فرصت مناسبی برای پیروزی بدست آوردند که "نشان دهند زنان ((مثل)) مردان نیستند" - بنوعی که از این پس برای فمینیست‌ها غیر ممکن بود اثبات کنند که مردان همچون زنان محصول آناتومی و تاریخ خویشند. تقدیر آناتومیکی به اشتباه، از تاریخ حذف می‌شد یا بر عکس - سیمون دوبووار با تعمق بر روی آن چیزی که می‌تواند اجازه دهد که زن را، عملکرد مادگی یا زنیت‌اش را تعریف کرد، یک راه جدید نشان داد: گذار از انفعال به آزادی.

با این وصف، محدودیت‌های "جنس دوم"، محصول دوره آنست. حضور سیمون دوبووار در کتاب، دوردست و غیر شخصی باقی می‌ماند، و تعدادی از ایده‌هایش بصورت مجرد مطرح شده‌اند. بدون حمایت یک جنبش فمینیستی انقلابی سازمان یافته، هر نوع کوشش بمنظور استقرار

پیوندها بین فمینیسم و انقلاب، لزوماً بسیار دشوار و مجرد خواهد بود. به همین ترتیب، انجماد مارکسیسم در دوره استالینی بر کاوش عرصه‌های جدید آگاهی بشری، لگام زده بنا براین، در "جنس دوم" بین آن چیزی که سیمون دوپووار در "نیروی چیزها" (La force des choses) بعنوان "مبارزه خود آگاهی‌ها" ترسیم می‌کند و تحلیل ستم زنان که در ترم‌های مناسبت‌اش با مالکیت مطرح شده‌اند، با يك فضای خالی مواجه می‌شویم. برای او، در آن دوره، امکان‌پذیر نبود که رجعت يك آگاهی فعال و اجتماعی زنان را درك کند (۱۴).

زیر نویس‌های فصل اول

- ۱ - برای جزئیات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:
Lee Comer, The Myth of Motherhood, Spokesman Pamphlet numero 21, Nottingham.
- ۲ - بتی فریدان،
Betty Friedan, La femme mystifiée, Denoel/Gonthier, 1973, p.7.
- ۳ - همانجا، صفحه ۱۲.
- ۴ - بتی فریدان، در کتاب قبلاً اشاره شده، صفحه ۱۵۸.
- ۵ - این ایده‌ها وضع‌شان خوب است، متشکرم. برای قانع شدن کافی است که از نو فیلم Easy Rider را ببینید یا کتاب زیر را بخوانید:
D'Edmund Leach, Culture and nature or "La Femme Sauvage", The Stevenson Lecture, Bedford College, 1969.
- ۶ - مارگارت مید:
Margaret Mead, Writings of Ruth Benedict - An Anthropologist at Work,
- ۷ - همانجا، صفحه ۱۴۶.
- ۸ - مارگارت مید، همانجا، صفحه ۵ - ۱۵۴.

۹ - نقل شده در Betty Friedan, La femme mystifiée, صفحه ۱۶۵.

۱۰ - بتی فریدان، همانجا، صفحات ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱

Juliet Mitchell, "Why Freud?", Shrew, Decembre 1970, p.23,

و:

L'age de femme, Des femmes, 1974.

۱۲ - در مورد این موضوع مراجعه کنید به:

* Norman O.Brown, Life Against Death, Sphere, 1968.

* H.Marcuse, Eros et Civilisation, ed.de Minuit,

* Reimut Reiche, Sexualite et lutte de classe.

* Betty Friedan, La femme mystifiée, ed.Pierre Horay.

* Naomi Xeinstein, Kuche, Kirche: Psychology Constructs the Female, New England Free Press Pamphlet, and Agitprop, London.

* Anne Koedt, Le mythe de l'orgasme vaginal - in Partisans n.54 ed.Maspero pamphlet, and Women's Liberation Workshop, London.

* Eva Figes, Patriarchal Attitudes, Faber&Faber, 1970.

* Shulamith Firestone, La Dialectique du sexe, ed.Stock.

* Germaine Greer, La femme eunuque, ed.J'ai Lu.

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.

۱۳ - سیمون دوپووار، "جنس دوم"، انتشارات گالیمار، ۱۹۴۹.

Simone De Beauvoir, Le deuxieme sexe, Gallimard, 1949.

۱۴ - نگاه کنید به سیمون دوپووار:

* "Today I've changed - I've really become a feminist", Seven Days, 8 mars 1972,

و:

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.